

based on the text of

## سنگی بر گوری

*A Stone on A Grave* (1981)

by

## جلال آل احمد

Jalâl Âl-e Ahmad (1923–1969)

designed by

**Michael Craig Hillmann**

compiled by

**Aziz Atai-Langrudi**

revisions by

**Behrad Aghaei**

**Note:** After completing each unit, readers can resolve remaining questions about meaning in the unit's text by consulting the text's English translation in Jalal Al-e Ahmad's *A Stone on a Grave*, translated from the Persian by Azfar Moin (Costa Mesa, CA: Mazda Publishers, 2008).

لغات	
copy, manuscript, prescription	نُسخه
weakness - weak	ضَعْف - ضَعِيف
interesting	جَالِب
therapy, curing	مُعَالَجَه
referral, recourse	مُرَاجَعَه
specialist	مُتَخَصِّص
marriage	اِزْدِوَاج
to desire, to hope for	آرْزُو دَاشْتَن
to reach a conclusion	بِه نَتِيجَه رَسِيدَن
to cause to remember	بِه يَاد ... اَنْدَاخْتَن
to decide	تَصْمِيمِ گِرِفْتَن
to (re)solve, to dissolve	حَلْ كَرْدَن
to entrust (to)	سِپَرْدَن (سِپَار)
to act, to have surgery	عَمَلْ كَرْدَن
to understand	فَهْمِيدَن
fate	سَرَنوِشْت
method	رُوش
being a parent	پِچَه دَار
laboratory	اَزْمَايشْكَاه
...count, counting ...	... شُمَارِي
from the perspective of	اَنْ نَظَرِ عِلْمِي
acquaintance	اَشْنَائِي
hopeful	اُمِيدْوَار
by means of	بِوَسِيلَه
in his view/opinion	بِه نَظَرِ او
end, ending	پَايَان
command, order	دَسْتُور
series	سَرِي
spouse	هَمْسَر
uniform, alike, similar	بِكَسَان

### آنچه گذشت

نویسنده و همسرش بچه‌دار نمی‌شوند و آرزوی بچه‌دارند. چیزهای زیادی هست که نویسنده را به یاد بچه‌دار نبودنش می‌اندازد. بالاخره، او تصمیم می‌گیرد که مسأله را یکبار و برای همیشه برای خود حل کند.

### خلاصه متن بخش سوم

نویسنده در همان سال‌های اول ازدواج می‌فهمد که اسپرم‌هایش کم و ضعیف هستند. اما چون امیدوار است، در ایران و اروپا به دکترهای متخصص مراجعه می‌کند. به نظر او، روش معالجه دکترها در همه جا یکسان است: اول آزمایشگاه و اسپرم شماری و بعد نسخه. آشنائی با میکروسکپ و دیدن اسپرم‌ها بوسیله آن، برایش از نظر علمی جالب است. در پایان یک سری معالجه، نویسنده به این نتیجه می‌رسد که یا باید به دستور دکترها عمل کند یا خودش را بسپارد به سرنوشت.

- گرچه تکلیف مدتها است که روشن است. توجیه علمی قضیه را که بخواهی، دیگر جای چون و چرا نمی ماند. خیلی ساده، تعداد اسپرم کمتر از حدی است که بتواند حتی يك قورباغه خوش زند و زا را بارور کند. دو سه تا در هر میدان میکروسکپی. بجای دست کم هشتاد هزار تا در هر میدان. میدان؟ بله. واقعیت همین است دیگر. فضائی به اندازه يك ۵ سر سوزن، حتی کمتر، خیلی کمتر از اینها و آنوقت يك میدان! و تازه همین میدان دیوار هم هست، و درست روبروی سر تو. می بینید که توجیه علمی قضیه بسیار ساده است. و با چنین مایه دستي که نمی توان ید بیضا داشت یا کرد. حتی برای اینکه توپ فوتبال را از دروازه به آن بزرگی بگذرانی یازده تا حریف قلچماق لازم است. و آنوقت این اسپرم های مردنی ۱۰ و عجول که من دیده ام.... (یعنی مال دیگران جور دیگر است؟...) و من این را می دانم که توجیه علمی قضیه را همان سال دوم یا سوم ازدواجمان فهمیدیم. ولی چه فایده؟ چون پس از آن هم من بارها به امید فرج بعد از شدتی سراغ آزمایشگاهها رفته ام و دريك گوشه کثیف خلای تنگ و تاریکشان، سرپا، و بضرב يك تکه صابون خشکیده عمداً فراموش شده ۱۵ رختشویی، با هزار تمنا همین حضرات معدود اسپرم را دعوت به نزول اجلال کرده ام و بعد با هزار ترس و لرز و عجله، که مبادا قلیای صابون نفس حیوانکها را ببرد، با پاهائی که نای حرکت نداشته است، تا کنار میز میکروسکپ دویده ام و شناگاه موقتی حضرات را همچون سرخولی هدیه به مختار، به دکتر سپرده ام. و بعد روی يك صندلی چوبی وارفته ام و جوری ۲۰ که دکتر نفهمد پاهایم را مدتی مالش داده ام تا پس از نیم ساعت مکاشفه در ته آسمان بسیار تنگ و بسیار پست اما بسیار عمیق همان میدان یارو سر بردارد و خبر فتح را بدهد. فتح؟ بله. که سه تا در هر دو میدان! و

بفرمائید خودتان هم ببینید! و میروم جلو. حتی اینقدر نمی‌فهمد که چشم من و رای چشم اوست و باید دستگاه را پس و پیش کرد و يك پیچ را به ۲۵ اندازه يك هزارم میلیمتر گرداند تا میدان، میدان بشود. با تمام بازیکنان معدودش. با کله‌های بزرگ و دم‌های دراز و جنبان و چنان بسرعت دوان و معلوم نیست بکجا؟ که خرگوشی از دم تیر صیادی. و همانطور کج و کوله. و چشم که به هم بگذاری میدان را پیموده‌اند و از گوشه‌ای گریخته یا تو ردشان را گم کرده‌ای. بله، در میدان واقعیت!

۲۰ دیگر از یادم رفته است که چند بار با این آزمایش‌ها خودم را در حد يك خرگوش آزمایشگاه گذاشته‌ام و چه پول‌ها داده‌ام تا قد و قامت فسقلی این حضرات را تماشا کنم. اما انصاف باید داد که اگر این قضیه نبود من هرگز نمی‌دانستم میکروسکپ چه جور چیزی است و چه جور کار می‌کند. و این خودش آنقدر مهم بوده است که همه آن از نارفتن‌ها و بیزاریها و پادردها ۲۵ را فراموش می‌کرده‌ام و تا دو سه روز هم‌اش در این فکر بوده‌ام که پدر سوخته‌های ريقو! عجب می‌دویدند! درست مثل خودت. پس بی‌خود نیست که تو آنقدر عجولی! و آنقدر تند می‌روی! عین این بی‌نهایت کوچک‌های خودت. و درست همانطور معلوم نیست بکجا؟ ..... و همین مشغله فکری چه بدادم می‌رسیده است که گاهی اصلاً فراموش می‌کرده‌ام که شده‌ام ۴۰ مشتری پروپا قرص آزمایشگاهها. هر ماه یکبار، و هر بار پس از يك دوره تستوویرون و ویتامین آ و عصاره جگر و پانگادوئین... تا شاید در هر میدان یکی به تعداد حریفان بیفزائی.

اینها همه درست. توجیه علمی قضیه و دیدار واقعیت. اما اگر این همه کافی بود که پس از چهارده سال هنوز در متن نگاههای ما و در ۴۵ حاشیه سکوت‌ها مان و در زمینه هر جر و منجری این بی‌تکلیفی خوانده نمی‌شد. و اصلاً بدیش این بود که از همان اول بهمان نه نگفتند. و خیالمان را راحت نکردند. هر کدام از اَطبَا يك طومار را می‌زدند زیر بغلمان و از آزمایشگاهها و مطب بیرونمان می‌فرستادند. آخر نمی‌شد

- انکار کرد که من خودم بچشم خودم دیده بودمشان که چه تند می‌دوند. ۵۰  
یعنی شناسی‌کنند. و چه فرق می‌کند؟ چه یکی چه صد تا. بله؟ لابد عیب  
اساسی ندارید. پس می‌شود امیدوار بود که زیاد شوند..... و همین  
جوری بود که اَطَبَّای وطنی نان يك همکار اطریشی خودشان را هم توی  
روغن انداختند. آخر هر چه بود می‌توانستیم بنشینیم و باد به غبغب  
بیندازیم و قیافه بزمرده بگیریم که:
- ۵۵ – بله. فرنگ هم رفتیم. و فایده نداشت. و چقدر خرج! دیگر خیال  
کرده‌اید که ما سر گنج نشسته‌ایم....
- و حال آنکه هیچکس خیال نکرده بود که ما سر گنج نشسته‌ایم. و اصلاً  
همین جوری بود که می‌دیدم یا شهیدنمائی است یا خودنمائی یا توجیه یا  
عذر. و برای که؟ و برای چه؟ و برای اینکه آدمیزاد بهر صورت خودش را ۶۰  
که از تنگ و تا نمی‌اندازد! و تازه مگر قضیه فرنگ از چه قرار بود؟ از  
این قرار که وقتی همه لنگ و لگدهامان را در رم و پاریس زدیم، در وین  
من تنها رفتم سراغ يك طبیب اطریشی که استاد سیار دانشکده‌های طب  
مونیخ و زوریخ و يك ایخ دیگر بود. و يك روز صبح از ۷ر۵ تا ۸ر۵. و  
بعد از همه آن حرفها که از همکارهای تهرانی‌اش شنیده بودم در آمد که: ۶۵  
– بله. اگر خیلی علاقمندی باید یکسال زیر نظر باشی.....
- و اسم و رسم بیمارستان را هم داد. و چه جور زیر نظر؟  
– مدام توی رختخواب. روزی چقدر گوشت و چقدر شیر و هیچ  
سیگار و ابدأ الكل و آنقدر تستوویرون و ویتامین آ.... و لابد عصاره  
جگر و پانگادوئین.... بله باقیش را خودم حفظ بودم. ۷۰  
– یا اینکه برو خودت را بسپار به سرنوشت.

- 1 Why don't the writer and his wife have children? (lines 2-3)
- 2 How does the writer describe a microscope slide? (l. 22)
- 3 How does the writer describe his sperm specimen as seen under a microscope? (l. 27)
- 4 Does the scientific explanation of his situation satisfy the writer? (ll.44-45)
- 5 Does the writer accept the first diagnosis he gets from a medical expert? (ll.48-49)
- 6 How does the writer produce a specimen of sperm? (ll. 14-18)
- 7 How does the writer personify his sperm? (l. 9)
- 8 How are the writer's sperms as seen under a microscope like him? (ll. 37-38)
- 9 Did medical experts tell the writer that he and his wife cannot possibly have children? (l. 47)
- 10 What advice does the writer get from an Austrian physician? (l. 67)

- گرچه تکلیف مدتها است که روشن است. توجیه علمی قضیه را که بخواهی، دیگر جای چون و چرا نمی ماند. خیلی ساده، تعداد اسپرم کمتر از حدّی است که بتواند حتّی یک قورباغه خوش زند و زا را بارور کند. دو سه تا در هر میدان میکروسکپی. بجای دست کم هشتاد هزار تا در هر میدان. میدان؟ بله. واقعیت همین است دیگر. فضائی به اندازه یک ۵ سر سوزن، حتّی کمتر، خیلی کمتر از اینها و آنوقت یک میدان! و تازه همین میدان دیوار هم هست، و درست روبروی سر تو. می بینید که توجیه علمی قضیه بسیار ساده است. و با چنین مایه دستّی که نمی توان یدببضا داشت یا کرد. حتّی برای اینکه توپ فوتبال را از دروازه به آن بزرگی بگذرانی یازده تاحریف قُلْچماق لازم است. و آنوقت این اسپرم های مُردنی ۱۰ و عَجول که من دیده ام.... (یعنی مال دیگران جور دیگر است؟....) و من این رامی دانم که توجیه علمی قضیه را همان سال دُوّم یا سوّم ازدواجمان فهمیدیم. ولی چه فایده؟ چون پس از آن هم من بارها به اُمید فرَج بعد از شدّتی سراغ آزمایشگاهها رفته ام و دریک گوشه کثیف خَلائی تنگ و تاریکشان، سرپا، و بِضربِ یک تگّه صابون خُشکیده عمداً فراموش شده ۱۵ رختشوئی، با هزار تَمَنّا همین حضراتِ معدودِ اسپرم را دعوت به نُزول اِجلال کرده ام و بعد با هزار ترس و لَرز و عَجَله، که مبادا قَلبای صابون نَفَس حیوانکها را بِبُرد، با پاهائی که نای حرکت نداشته است، تا کنار میز میکروسکپ دویده ام و شناگاهِ مَوْقتی حضرات را همچون سرخولی هدیه به مُختار، به دکتر سپرده ام. و بعد روی یک صندلی چوبی وارفته ام و جوری ۲۰ که دکتر نفهد پاهایم را مدتی مالش داده ام تا پس از نیم ساعت مُکاشفه در ته آسمان بسیار تنگ و بسیار پست اما بسیار عمیق همان میدان یارو سر بردارد و خبر فتح را بدهد. فتح؟ بله. که سه تا در هر دو میدان! و بفرمائید خودتان هم ببینید! و میروم جلو. حتی اینقدر نمی فهمد که چشم

۲۵ من وراى چشم اوست و بايد دستگاه را پس و پيش كرد و يك پيچ را به  
 اندازه يك هزارم ميليمتر گرداند تا ميدان، ميدان بشود. با تمام بازيكنان  
 معدودش. با كگه‌هاى بزرگ و دم‌هاى دراز و جنبان و چنان بسرعت دوان  
 ومعلوم نيست بكجا؟ كه خرگوشى از دم تير صيادى. و همانطور كج و  
 كوله. و چشم كه به هم بگذاري ميدان را پيموده‌اند و از گوشه‌اي گريخته  
 يا تو ردشان را گم کرده‌اي. بله، در ميدان واقعيت!  
 ۳۰ ديگر از يادم رفته است كه چند بار با اين آزمائش‌ها خودم را در حد  
 يك خرگوش آزمائشگاه گذاشته‌ام و چه پول‌ها داده‌ام تا قد و قامت فسقلى  
 اين حضرات را تماشا كنم. اما انصاف بايد داد كه اگر اين قضيه نبود من  
 هرگز نمى‌دانستم ميكروسكپ چه جور چيزى است و چه جور كار مى‌كند.  
 ۲۵ و اين خودش آنقدر مهم بوده است كه همه آن از نارفتن‌ها و بيزاريها و  
 پادردها را فراموش مى‌كرده‌ام و تا دو سه روز همه‌اش در اين فكر بوده‌ام  
 كه پدر سوخته‌هاى ريقو! عجب مى‌دويند! درست مثل خودت. پس بى‌خود  
 نيست كه تو آنقدر عجولى! و آنقدر تند مى‌روى! عين اين بى‌نهایت كوچك‌هاى  
 خودت. و درست همانطور معلوم نيست بكجا؟ ... و همين مشغله فكري  
 ۴۰ چه بدادم مى‌رسيده است كه گاهى اصلاً فراموش مى‌كرده‌ام كه شده‌ام  
 مشتري پروپا قرص آزمائشگاهها. هر ماه يكبار، و هر بار پس از يك  
 دوره تستوويرون و ويتامين آ و عصاره جگر و پانگادوئين... تا شايد در  
 هر ميدان يكي به تعداد حريفان بيفزائى.  
 اينها همه درُست. توجه علمي قضيه و ديدار واقعيت. اما اگر اين همه  
 ۴۵ كافي بود كه پس از چهارده سال هنوز در متن نگاههاى ما و در حاشيه  
 سكوت‌هامان و در زمينه هر جر و منجری اين بى‌تكليفي خوانده نمى‌شد.  
 و اصلاً بديش اين بود كه از همان اول بهمان نه‌نگفتند. و خيالمان را راحت  
 نكردند. هر كدام از اطبا يك طومار را مى‌زدند زير بگلمان و از در  
 آزمائشگاهها و مطب بيرونمان مى‌فرستادند. آخر نمى‌شد انكار كرد كه من  
 ۵۰ خودم بچشم خودم ديده بودمشان كه چه تند مى‌دوند. يعنى شنامى‌كنند. و



چه فرق می‌کند؟ چه یکی چه صد تا. بله؟ لابد عیبِ اساسی ندارید. پس می‌شود  
اُمیدوار بود که زیاد شوند... و همین جوری بود که اَطَبَّایِ وَطَنیِ نَانِ یَکِ  
همکارِ اَطْرِیْشِیِ خُودشان را هم توی روغن انداختند. آخر هر چه بود می  
توانستیم بنشینیم و باد به غَبْغَبِ بَیْنْدازیم و قیافهٔ بُزمرده بگیریم که:

۵۵ - بله. فرنگ هم رفتیم. و فایده نداشت. و چقدر خرج! دیگر خیال  
کرده‌اید که ما سرِ گنجِ نِشِستِهایم....

و حال آنکه هیچکس خیال نکرده بود که ما سرِ گنجِ نِشِستِهایم. و اصلاً  
همین جوری بود که می‌دیدم یا شهیدنمائی است یا خودنمائی یا توجیه یا  
عُذْر. و برای که؟ و برای چه؟ و برای اینکه آدمیزاد بهر صورت خودش را  
که از تَنگ و تا نمی‌اندازد! و تازه مگر قضیهٔ فرنگ از چه قرار بود؟ از  
۶۰ این قرار که وقتی همهٔ لَنگ و لَگدِها مان را در رُم و پاریس زدیم، در وین  
من تنها رفتم سُرَاغِ یَکِ طَبیبِ اَطْرِیْشِیِ که استادِ سِیَّارِ دانشکده‌های طب  
مونیخ و زوریخ و یک ایخ دیگر بود. و یک روز صبح از ۷ر۵ تا ۸ر۵. و  
بعد از همهٔ آن حرفها که از همکارهای تهرانی‌اش شنیده بودم در آمد که:

۶۵ - بله. اگر خیلی عَلاَمَندی باید یکسال زیرِ نظر باشی.....

و اسم و رسم بیمارستان را هم داد. و چه جور زیرِ نظر؟  
- مُدام توی رختخواب. روزی چقدر گوشت و چقدر شیر و هیچ  
سیگار و ابدأ الکل و آنقدر تستوویرون و ویتامین آ.... و لابد عصارهٔ  
جگر و پانگادوئین.... بله باقیش را خودم حفظ بودم.

۷۰ - یا اینکه برو خودت را بسپار به سرنوشت.

لُغَات وِاصْطِلَاحَات  
Words and Expressions

test, experiment	آزمایش
laboratory	آزمایشگاه
not at all	أبداً
marriage	إِزْدِوَاچ
name and particulars	اسم و رسم
to increase (vi)	أَفْزُودن
justice, fairness	انصاف
to admit the truth (of st)	انصاف دادن
to deny	انکار کردن
to show off	باد به غیب انداختن
fertile, productive	بارور
player	بازیکن
(the) remainder	باقی
to come to (so's) aid	بِداد رسیدن
arm(-pit), side, next to	بِغَل
not knowing what to do	بی تکلیفی
limitless, utmost	بی نهایت
being fed up, disgust	بیزاری
leg/foot pain	پادرد
'son of a bitch'	پدر سوخته
steady, regular (customer)	پَر و پا قَرص
to traverse/cross /pay/	پیمودن (پیما)
fear and trembling	تَرس و لَرز
assignment, homework, duty	تکلیف
to watch (eg, show)	تماشا کردن
desire, request, wish	تَمَنَّا
tight situation	تَنگ و تا
explanation, justification	تَوَجِیْه
bottom	تَه
argument	جَر و مَنجَر
liver	چِگَر
shaking, moving	جُنبان
margin, border	حاشیه ج. حواشی
rival, opponent r	حَرِیف
excellency	حَضْرَت ج. حَضْرَات
to know by heart	حِفْظِ بُوْدن

rabbit	خَرگوش
toilet, restroom	خَلَاء
to read, to summon	خِوَانْدن (خِوَان)
showing off (n)	خِوَدنْمَاشی
fertile	خِوَش زِنْد و زَا
one of Imam Hosayn's murderers who took Hosayn's head home--Khowli	خِوَلِی
to relieve (vt)	خِیَال رَاخْت کردن
to imagine, to suppose	خِیَال کردن
apparatus, equipment	دَسْتگاه
gate, goal (eg soccer net)	دِرِوَازه
tail	دُم
running	دِوَان
period, epoch, age /dowré/	دِوَره
to run	دِوِیدن
laundry for clothes	رِخْتشِوِی
trace, track	رَد
puny	رِیقُو، رِیغُو
to be under observation	زِیْر نَظَر بُوْدن
to entrust, to deposit	سِپَرْدن (سِپَار)
needle	سِر سِوَزَن
to be wealthy	سِرگِنج نِشِستَن
sign, clue, track	سِرَاغ
fate	سِر نِوِشْت
itinerant, mobile	سِیَار
to swimming	شِنَا
playing the martyr	شَهِید نِمَائِی
hunter, fisherman	صِیَاد
beat(ing), tempo, stroke, blow	ضَرْب
medicine (field)	طِیْب
document	طِوْمَار
physician	طِیْب ج. أَطِیْبَا
hasty, impetuous, rash	عَجُول
apology, excuse, pretext	عُذْر
juice, extract	عُصَارَه
attraction, interest	عَلَاقَه
deep	عَمِیق
flaw, shortcoming /ayb/	عَیْب
advantage, profit, usefulness	فَایْدَه
victory	فَتْح

relief, comfort, respite	فَرَج
difference	فَرْق
Europe	فَرَنگ
small	فَسِیْلِی
atmosphere	فَضَا
height, stature	قَد و قَامَت
arrangement, appointment	قَرَار
affair, matter /qaziyyé/	قَضِه
alkali	قَلِیَا
gloomy face(d)	قِیَافَه بَزْمُرْدَه
to make/put on a face	قِیَافَه گِرِفتَن
crooked, bent	کَج و کَوَلَه
head	کَلَه
to flee, to escape	گُرِخِختَن (گُرِیز)
necessarily, presumably	لَا بُد
legs and steps	لِنگ و لَنگَد
massage, rubbing	مَالِش
capital, fund(s)	مَایَه دَسْت
god forbid that	مَبَادَا
text, backdrop/ground	مَتَن ج. مَتُون
avenger of Imam Hosayn's death	مُخْتَار
perpetual(ly)	مُدَام
customer	مُشْتَرِی
business, occupation	مِشَاغَل ج. مِشَاغِل
limited (e.g., number)	مَعْدُود
discovery, inspiration	مُکَاشَفَه
temporary	مُوقَّتِی
strength	نَا
to make rich	نَان تُو رِوُغَن اَنْدَاخْتَن
(royal) procession	نُزُولِ اِجْلَال
breath	نَفْس
to be(come) relaxed /enervated	وَار فِتَن
behind, other than	وَرَاء
homeland, native country	وَطَن
guy	یَارُو
Moses's miraculous white hand	یَدِ بَیْضَا

پرسش و پاسخ

- ۱- بیماری جلال چه بود؟
- ۲- آیا دکترها توانستند جلال را معالجه کنند؟
- ۳- آیا آل احمد قبل از رفتن به آزمایشگاه، میکروسکپ را می‌شناخت؟
- ۴- پس از آن همه دکتر رفتن، نویسنده وضع بین خود و زنش را چگونه توصیف می‌کند؟
- ۵- دکتر اطریشی برای معالجه جلال چه پیشنهادی به او کرد؟

درک متن

- ۱- کدامیک از تیتروهای زیر برای این درس مناسب‌تر است  
( ) دلیل علمی بچه نداشتن  
( ) دیدار پزشکان مختلف به منظور پیدا کردن راه حل  
( ) تعداد اسپرم‌های راوی در مقایسه با یک آدم سالم  
( ) توجیه علمی قضیه، امید به بچه‌دار شدن را از بین نمی‌برد
- ۲- راوی از اینکه پول زیادی برای آزمایش‌ها خرج کرده بود، ناراضی نبود چون  
( ) میکروسکپ دنیای تازه‌ای را جلوی چشم او باز کرده بود.  
( ) مطمئن شده بود که معالجه خواهد شد.  
( ) می‌توانست به این وسیله شهیدنمایی کند.
- ۳- آل احمد به اروپا رفت چون  
( ) می‌خواست همه خیال بکنند که او ثروتمند است.  
( ) بهانه‌ای بود که اروپا را ببیند.  
( ) دکترهای ایرانی به او توصیه کرده بودند که برای معالجه به اروپا برود.
- ۴- اصطلاح "با چنین مایه دست‌هایی که نمی‌توان دیدیضا داشت" کنایه است از این که  
( ) با آن تعداد اسپرم که نمی‌شود بچه دار شد.  
( ) برای اروپا رفتن پول کافی نداشت.  
( ) توجیه علمی قضیه ساده نیست.
- ۵- از متن می‌توان این طور نتیجه گرفت که راوی  
( ) از معالجه خود مأیوس شده بود.  
( ) هنوز به معالجه خود امیدوار بود.  
( ) خیلی هم به فکر معالجه نبود.

مترادف و متضاد

متضاد کلمه ستون الف را در ستون ب پیدا کنید و آن را در جای تعیین شده بنویسید .  
يك نمونه داده شده است .

الف		ب
۱ - تُند	_____	راست
۲ - كَثِيف	_____	مشكل
۳ - سَيَّار	_____	بیشتر
۴ - كَج	_____	تمیز
۵ - معدود	_____	متن
۶ - ساده	_____	تاریك
۷ - كَمتَر	_____	ثابت
۸ - روشن	_____	همیشه
۹ - فَرَج <-----	_____	آهسته
۱۰ - حاشیه	_____	فراوان
۱۱ - هرگز	_____	شِدَّت

مترادف کلمه ستون الف را در ستون ب پیدا کنید و آن را در جای تعیین شده بنویسید .  
يك نمونه داده شده است .

الف		ب
۱ - نا	_____	گنده
۲ - مایه دست	_____	بسرعت
۳ - سر گنج نشستن	_____	ابدأ
۴ - فِسْقَلِي	_____	دکترها
۵ - قَلْچِمَاق	_____	مُردَنِي
۶ - تند	_____	فراموش کردن
۷ - اطبَّا	_____	غیر از
۸ - ريقو <-----	_____	تاب و توان
۹ - از یاد رفتن	_____	خیلی كوچك
۱۰ - هیچ	_____	ثروتمند بودن
۱۱ - وراي	_____	سرمایه

### تمرین جانشینی

به جای کلمه‌های برجسته از کلمات داده شده استفاده کنید :

- ۱- چشم که به هم بگذاری میدان را پیموده‌اند .  
از گوشه‌ای گریخته‌اند .  
ردشان را گم کرده‌ای .  
کلاس تمام شده است .
- ۲- آدمیزاد به هر صورت خودش را از تنگ و تا نمی‌اندازد .  
برای هر چیزی یک دلیلی می‌تراشد .  
هر چیزی را یک جوری توجیه می‌کند .  
برای هر چیزی یک عذری می‌آورد .
- ۳- بیخود نیست که آنقدر عجولی .  
کلافه‌ای .  
شتابزده‌ای .

### گیجی

- ۴- خیال کرده‌اید که ما سر گنج نشسته‌ایم؟  
شهیدنمائی کرده‌ایم؟  
خودنمائی کرده‌ایم؟  
فراموش کرده‌ایم؟
- ۵- بدیش این بود که از همان اول بهمان نه نگفتند .  
خیالمان را راحت نکردند .  
ناامیدمان نکردند .  
تکلیفمان را روشن نکردند .

### درست یا غلط

- ۱- دلیل اصلی بچه‌دار نشدن جلال اینست که به‌اندازه کافی اسپرم ندارد .
- ۲- راوی با دستگاه میکروسکپ، برای اولین بار در دفتر کار دکتر آشنا میشود .
- ۳- راوی بعد از دیدن اسپرم‌هایش ، شباهتهایی میان خودش و این اسپرم‌ها پیدا میکند .
- ۴- راوی قبل از رفتن به فرنگ فقط با یک دکتر ملاقات میکند .
- ۵- دکترهای ایرانی به جلال توصیه میکنند به خارج برود .
- ۶- دکتر اتریشی دستورالعمل‌های کاملاً متفاوت و جدیدی به جلال میدهد .

### نکته دستوری

کاربرد حرف ربط که:

تکلیف مدتهاست که روشن است.  
توجیه علمی قضیه را که بخواهی، دیگر جای چون و چرا نمی ماند.  
تعداد اسپرم کمتر از حدی است که بتواند حتی يك قورباغه خوش زند و زا را بارور کند.

می بینید که توجیه علمی قضیه بسیار ساده است.  
بعد با هزار ترس و لرز و عجله، که مبدا قلیای صابون نفس حیوانکها را ببرد، تا کنار میز میکروسکپ دویده ام و شناگاه موقتی حضرات را به دکتر سپرده ام.

جوری که دکتر نفهمد، پاهایم را مدتی مالش داده ام.  
فتح؟ بله. که سه تا در هر دو میدان!  
چنان سرعت دوان و معلوم نیست بکجا که خرگوشی از دم تیر صیادی.  
از یادم رفته است که چند بار با همین آزمایشها خودم را در حد يك خرگوش آزمایشگاه گذاشته ام.

بی خود نیست که تو آنقدر عجولی و آنقدر تند می روی.  
بدیش این بود که از همان اول بهمان نه نگفتند.  
آخر نمی شد انکار کرد که من خودم بچشم خودم دیده بودمشان که چه تند می دونند.

می شود امیدوار بود که زیاد شوند.  
همین جوری بود که اطبای وطنی نان يك همکار اطریشی خودشان را هم توی روغن انداختند.

می توانستیم قیافه بزمرد بگیریم که: "بله، فرنگ هم رفتیم."  
و حال آن که هیچکس خیال نکرده بود که ما سر گنج نشسته ایم.

### تبدیل‌ها

مصدر (infinitive) داخل پرانتز هر جمله را به ماضی نقلی (present perfect) تبدیل کنید :

- ۱- من بارها به امید فرج بعد از شدتی سراغ آزمایشگاه‌ها \_\_\_\_\_ (رفتن).
- ۲- جوری که دکتر نفهمد پاهایم را مدتی مالش \_\_\_\_\_ (دادن).
- ۲- چندبار با این آزمایش‌ها خودم را در حد یک خرگوش آزمایشگاه \_\_\_\_\_ (گذاشتن).
- ۴- چه پول‌ها \_\_\_\_\_ (دادن) تا قد و قامت فسقلی این حضرات را تماشا کنم.
- ۵- هیچکس خیال نکرده بود که ما سر گنج \_\_\_\_\_ (نشستن).

### نکته ای در ساختار کلمات

Here follows a list of Arabic loanwords related by their trilateral consonantal root system to the word « تَوْجِيه » /towjîh/ [explanation, justification], which appears several times in this unit's text. The root system in question exhibits « و » as its first root letter, « ج » as its second root letter, and « ه » as its third root letter. Because the letter « و » can function either as a vowel or as a consonant, note that its pronunciation can change when juxtaposed to a vowel sound and that it even disappears in the case of one word in its family of words. Also note that, because the letter « ه » is a consonantal root letter, it gets pronounced as /h/ in word-final position and is not like the letter « ه » at the end of many Persian words which is pronounced /é/.

و + ج + ه	
<p>[funds; modes, phases]      وُجُوْه</p> <p>[side, direction]              وِجْهَه</p>	<p>[aspect; money]              وَجْه</p> <p>[direction, cause]            جِهَت ج. جِهَات</p> <p>[good-looking]                وَجِيه</p> <p>[beauty, attractiveness, reputation]      وَجَاهَت</p> <p>[accounting for, justification]              تَوْجِيه</p> <p>[excusable, plausible]              مُوَجَّه</p> <p>[meeting face to face]              مُوَاَجِهَه</p> <p>[confronting]                      مُوَاَجِه</p> <p>[attention, care, notice]              تَوْجِه</p> <p>[attentive, aware]                مُتَوْجِّه</p>
<p style="font-size: 1.2em;">تَوْجِيه = تَفْعُلُ ta1a22o3</p> <p>The ta1a22o3 derived pattern of Arabic loanwords usually communicates reflexive, passive, or reciprocal meanings in relation to base level words with the same root system, as in the following four examples.</p>	
<p>[mention - reminder, warning]      ذَكَرٌ - تَذَكُّرٌ</p> <p>[nerve - bias, prejudice]              عَصَبٌ - تَعْصِبٌ</p> <p>[civil - civilization]                    مَدَنِيٌّ - تَمَدُّنٌ</p> <p>[attack - endurance]                  حَمَلَةٌ - تَحَمُّلٌ</p>	<p>[confronting]                      مُوَاَجِه</p> <p>[attention, care, notice]              تَوْجِه</p> <p>[attentive, aware]                مُتَوْجِّه</p>

Scan the text in Unit 4 (pp. 39–41, below) to find at least four examples of word exhibiting the « تَفْعُلُ » [ta1a22o3] Arabic loanword verbal noun pattern>